

سینمای  
آزبستان‌سیالپستی

اویلیام سی. پامرلو |  
انصراله مرادیانی |

---

**EXISTENTIALIST CINEMA**

| William C. Pamerleau |  
| Nasrollah Moradiani |



## | فهرست |

۱۱	سپاس‌گزاری مترجم
۱۳	مقدمه

## بخش اول | فراهم‌کردن مقدمات: مسائل نظری

۲۷	۱. اگزیستانسیالیسم: مروری بر درون‌مایه‌ها و چهره‌های مهم
۳۱	سورن کی‌یرکگور
۳۷	فریدریش نیچه
۴۲	پدیدارشناسی
۴۵	ژان پل سارتر
۵۲	سیمون دوبووار
۵۵	پل تیلیش
۶۳	۲. فیلم به‌مثابه ابزاری برای پژوهش فلسفی
۶۴	رویکردهای نظری در تقابل با رویکردهای شخصی به اگزیستانسیالیسم
۶۶	آیا فیلم می‌تواند فلسفه بورزد؟
۷۵	فیلم و اگزیستانسیالیسم فلسفی
۸۷	به تصویر کشیدن وضع بشر: مسئله واقع‌گرایی

۹۵	فیلم‌های پرمعنا
۹۸	نتیجه‌گیری
۱۰۵	<b>۳. واقع‌گرایی سینمایی و هویت روایی</b>
۱۰۶	مشکلات واقع‌گرایی
۱۱۰	روایت و فیلم
۱۱۳	هویت روایی
۱۱۸	دعوی واقع‌گرایی
۱۲۵	اگرستان‌سیالیسم روایی
۱۳۲	نتیجه‌گیری

## بخش دوم | فیلم‌های پرمعنا

۱۴۱	<b>۴. آنتونیونی: بی‌معنایی و جهان مدرن</b>
۱۴۲	بی‌معنایی و مقاومت جهان
۱۴۷	ماجرا
۱۶۰	کسوف
۱۷۱	بازاندیشی در اختیار تمام‌عیار
۱۷۶	نتیجه‌گیری
۱۸۱	<b>۵. دین‌داری در فیلم‌های اینگمار برگمان</b>
۱۸۳	سه‌گانه دینی برگمان
۱۹۷	مرگ خدا [ی مسیحی]
۲۰۱	دین‌داری بدون دین
۲۱۲	نتیجه‌گیری

۶. نگاهی دوباره به راسکلنیکف: کاوش در چالش‌های

اخلاقی معاصر در فیلم‌های وودی آلن

۲۱۷

۲۱۸

جنایت و جُتخه

۲۳۰

قسر در رفتن از مجازات قتل

۲۳۹

امتیاز نهایی

۲۴۹

بدیل‌های پر معنا

۲۵۷

۷. اصالت در فیلم‌های فدریکو فلینی

۲۵۸

داشتن یک رویکرد

۲۶۵

سبک فلینی

۲۶۹

زندگی شیرین

۲۸۲

هشت و نیم

۲۹۳

نتیجه‌گیری

۲۹۷

۸. روح آزاد نیچه‌ای در انجمن شاعران مرده و هارولد و ماد

۲۹۸

روح آزاد نیچه

۳۰۴

انجمن شاعران مرده

۳۱۷

هارولد و ماد

۳۲۹

نتیجه‌گیری

۳۴۱

کتاب‌شناسی

۳۴۵

نمایه

## فصل ۱ |

### اگرستانسیالیسم: مروری بر درون‌مایه‌ها و چهره‌های مهم |

تعریف اصطلاح «اگرستانسیالیسم» کار دشواری است. این اصطلاح در طول تاریخ در زمینه‌های بسیار متنوع و با مقاصد گوناگون به‌کار گرفته شده است. حتی می‌توان در میان متونی بسیار کهن همچون متون یونانیان باستان نمونه‌هایی یافت که امروز آن‌ها را اگرستانسیالیستی خواند؛ با این حال، در قرن بیستم بود که اگرستانسیالیسم آشکارا به‌مثابه یک جنبش ظهور کرد. (۱) با اینکه امروز ما چهره‌های قرن نوزدهمی مانند داستایفسکی و نیچه را اگرستانسیالیست به حساب می‌آوریم، آن‌ها برای معرفی خود از این اصطلاح استفاده نمی‌کردند. وقتی که اندکی پس از جنگ جهانی دوم آثار سارتر او را به شهرت رساند، این اصطلاح وسیعاً برای توصیف سنخ خاصی از ادبیات، هنر و فلسفه استفاده می‌شد، اما در عین حال بسیاری از اعضای جامعه در خارج از دانشگاه فهم نادرستی از آن داشتند. سارتر در مقاله مشهور خود با عنوان «انسان‌مداری اگرستانسیالیسم» به مزاح می‌گوید، روزی زنی که حرف زشتی را بر زبان آورده بود، [برای توجیه کار خود] با دستپاچگی گفت «به‌گمانم دارم اگرستانسیالیست می‌شوم»، و این برای سارتر نشانگر آن است که این اصطلاح چقدر مبهم و بی‌معنا شده است. (۲) همچنین دانستن این واقعیت که چهره‌های شاخص این جنبش، از جمله سارتر، غالباً منکر می‌شدند که اگرستانسیالیست هستند، در فهم آن کمکی به ما نمی‌کند (هرچند اگر شما اگرستانسیالیست باشید، دلایلتان برای این انکار کاملاً قابل فهم خواهد بود). با اینکه حتی اهالی دانشگاه در توافق برای ارائه تعریفی مشخص از اگرستانسیالیسم

به دردمر می‌افتند، پاره‌ای از ویژگی‌های پذیرفته‌شده وجود دارد که می‌تواند در حکم نقطه آغاز ما باشد. اول، بیشتر اگزیستانسیالیست‌ها علیه گرایشی در فلسفه واکنش نشان می‌دهند که دست‌کم از عصر روشنگری (و در واقع از دوران باستان) فراگیر بوده است؛ گرایشی که مدعی است آدمیان می‌توانند به حقیقت خود و حقیقت جهان خود دست یابند، صرفاً اگر وقت و خرد کافی را وقف این کار کنند. بر اساس این دیدگاه کلی، ما آدم‌ها هم می‌توانیم به سرشت ذاتی بشریت و جوهر آن پی ببریم، و هم به حقایقی اخلاقی و دینی که راهنمای رفتار ماست. (۳) اگزیستانسیالیست‌ها روی هم‌رفته از این جست‌وجو دست کشیده‌اند. شماری از آن‌ها، از جمله کی‌یرکگور، معتقدند که رسیدن به این مقصود از حیث معرفت‌شناختی ناممکن است، چون بشر چشم‌انداز محدودی دارد، و درضمن این چشم‌انداز همواره تفسیرپذیر است. از این رو ما نمی‌توانیم چشم‌انداز امر انتزاعی و امر مطلق را اختیار کنیم؛ چشم‌اندازی که این فیلسوفان آن را برای کسب حقیقت (حقیقت با حرف بزرگ T) ضروری می‌انگارند. سایرین از جمله نیچه بر این عقیده‌اند که حقیقتی از این سنخ، خیال و افسانه‌ای زاده فرهنگ است؛ یعنی حقیقتی در کار نیست، باین حال می‌توان از حقایق احتمالی تاریخی (با حرف کوچک t) صحبت کرد. به هر روی، اگزیستانسیالیست‌ها از رسالت فلسفه اولی، یعنی، یافتن حقیقتی کلی و جهان‌گستر، روی‌گردان‌اند و به جای آن به تجربه زیسته فرد توجه دارند.

دومین خصلت کلی اگزیستانسیالیست‌ها، پافشاری آن‌ها بر چشم‌انداز فردی است. به عقیده اگزیستانسیالیست‌ها، و خاصه کی‌یرکگور در مقام آغازگر این جنبش، مبرم‌ترین دغدغه پرسش فلسفی مطالعه خود انضمامی<sup>۱</sup> است. ما نمی‌توانیم با ارائه توصیف‌های انتزاعی از ویژگی‌های انسان پی ببریم که زیستن در مقام یک موجود بشری به چه معناست؛ بلکه باید با مطالعه شیوه تجربه جهان در عمل به این مهم پی ببریم. در واقع، «زندگی» اصطلاح کلیدی ماست: ما نمی‌توانیم انسان‌ها را به مجموعه ساده‌ای از حقایق متافیزیکی، بیولوژیکی، یا انسان‌شناختی، هر قدر هم که این حقایق صحیح باشند، فرو بکاهیم. این

۱. نویسنده در طول کتاب دو واژه را به واسطه نوشتن با حرف بزرگ از همان واژه با حرف کوچک متمایز کرده است؛ یکی truth، و دیگری god. برای متمایز کردن این دو صورت در زبان فارسی از سیاه‌نویسی استفاده شده است. Truth = حقیقت، God = خدا. - م.

چشم‌اندازها نکته‌ای اساسی درباره نحوه رویارویی آدمیان با زندگی را نادیده می‌گیرند، و یک اگرستانسیالیست می‌کوشد جای آن نظرگاه مغفول را با توصیف تجربه درونی اشخاص پُر کند. گاهی اوقات این به معنای توصیف خود آگاهی هم هست، همان‌گونه که پدیدارشناسانی چون هایدگرو سارتر در این راه می‌کوشند.

این توصیف [آگاهی] شماری از مشاهدات درباره وضع بشر را فراهم می‌آورد، اما اختیار یکی از رایج‌ترین و بنیادی‌ترین این مشاهدات برای مفهوم کلی اگرستانسیالیسم، و از نظر من سومین ویژگی مهم آن است. تمامی فیلسوفان برجسته اگرستانسیالیست، هر یک به نحوی اختیار را حائز اهمیت می‌دانند. حتی نیچه که در بخشی از نوشته‌های خود به جبرگرایی مطلق می‌نهد، در عین حال روح آزاد را گرامی می‌دارد. منظور او از آزادی عمدتاً توانایی آدمی در فراتر رفتن از محدودیت‌های اجتماعی تحمیل شده بر هویت انسان است؛ روح آزاد قادر است در برابر فشارها و اجبارهای سازشگری ایستادگی کند و آگاهانه «به شخصیت خود شکل بخشد»، رسالتی که نیاز به منابع درونی قابل توجه و نامعمولی دارد. (۴) با این حال، سارتر مسلماً بیش از سایرین آزادی را گرامی می‌دارد، و سنگ بنای شاهکارش هستی و نیستی<sup>۱</sup> تشریح آگاهی است، تشریحی که نشان می‌دهد چرا آزادی سویه‌ای از سرشت انسان است که گریزی از آن نیست. قدر مسلم، آزادی یعنی اینکه ما مسئول خودمان هستیم، و این مسئولیت باعث می‌شود در قبال انتخاب‌هایمان دچار اضطراب و در قبال احتمال نادرستی انتخابمان دچار یأس شویم. در بسیاری از اندیشمندان اگرستانسیالیست مفاهیم مشابهی حاکی از رویارویی بی‌قرار و ناآرام با آزادی مشاهده می‌شود؛ و همین موجب اتهام‌هایی شده است که مدعی‌اند اگرستانسیالیسم تیره و یأس‌آور است. در واقع، منظور هیچ‌یک از چهره‌های سرشناس این نیست که آدمیان باید در زندگی در یأس غوطه‌ور شوند؛ آن‌ها صرفاً می‌خواهند بگویند آزاد بودن بهایی دارد. در عوض، این بهایی که می‌پردازیم به چیزهایی که در قبال آن دریافت می‌کنیم می‌ارزد؛ خودمختاری و معنا.

در واقع، معنا نقطه اوج این ویژگی‌های اساسی اگرستانسیالیسم است. با توجه به این فرض که ما نمی‌توانیم، چه در حقیقتی بیرونی و مطلق، و چه در آن سرشت ذاتی